

Small
Words
Big
Opportunities

- E S S E N T I A L

IELTSTM VOCABULARY

Your
Next Chapter
Starts Here

More
Than Just
Words!



ACADEMIC
WORDS



HIGH-FREQUENCY
VOCABULARY



REAL CONTEXT
EXAMPLES



BOOST
YOUR BAND SCORE

WORDS TODAY

A BRIGHTER TOMORROW



— SPEAKING —

— LISTENING —

— READING —

— WRITING —



EXPLORE
EXPAND
EXCEL



PDF

Same
Language
A Bigger
You ♥

راهنمای استفاده از فلش‌کارت‌ها

پیش از شروع، چند دقیقه وقت بگذارید و ساختار کارت‌ها و روش مرور مؤثر آن‌ها را مرور کنید.

1 ساختار هر کارت

- واژه انگلیسی و نوع دستوری آن
- تلفظ آوانگاری (IPA)
- معنی دقیق و رایج فارسی
- جمله نمونه آپلتس و ترجمه فارسی
- مترادف و متضاد کاربردی، در صورت وجود

2 مرور فاصله‌دار

هر دسته را در چند نوبت کوتاه، مثلاً ۱۰ دقیقه در روز، مرور کنید؛ نه یک‌جا و طولانی.

Short, spaced sessions are more useful than one long review.

3 تلفظ و جمله‌سازی

واژه را با صدای بلند و مطابق علامت آوانگاری تلفظ کنید. سپس برای هر واژه یک جمله جدید با موضوع خودتان بسازید؛ این کار برای Writing Task 2 بسیار مؤثر است.

4 خودسنجی

پس از مرور هر ۶ دسته، از آزمون پایانی این فایل برای سنجش میزان یادگیری خود استفاده کنید.

Finish with the self-assessment section and compare your answers with the key.

adj

Sustainable

/sə'steɪnəbl/

پایدار؛ قابل تداوم

Governments must invest in sustainable energy sources such as wind and solar power.

دولت‌ها باید روی منابع انرژی پایدار مانند باد و خورشید سرمایه‌گذاری کنند.

Synonym viable

Antonym unsustainable

n

Deforestation

/di:forɪ'steɪʃn/

جنگل‌زدایی

Deforestation in the Amazon has accelerated the loss of countless plant and animal species.

جنگل‌زدایی در آمازون از بین رفتن گونه‌های بی‌شمار گیاهی و جانوری را سرعت بخشیده است.

Synonym forest clearance

Antonym reforestation

adj

Renewable

/rɪ'nju:əbl/

تجدیدپذیر

Solar and wind are examples of renewable resources that do not run out.

انرژی خورشیدی و باد نمونه‌هایی از منابع تجدیدپذیر هستند که تمام نمی‌شوند.

Synonym replenishable

Antonym non-renewable

n

Emission

/ɪ'mɪʃn/

انتشار (آلاینده، گاز)

Factories are now required to reduce their carbon emissions by twenty per cent.

کارخانه‌ها اکنون موظف‌اند انتشار کربن خود را بیست درصد کاهش دهند.

Synonym release

Antonym absorption

n

Biodiversity

/baɪəʊdə'vɜ:rsəti/

تنوع زیستی

Coral reefs support an extraordinary level of marine biodiversity.

صخره‌های مرجانی از سطح فوق‌العاده‌ای از تنوع زیستی دریایی پشتیبانی می‌کنند.

Synonym biological diversity

n

Depletion

/drɪ'pli:ʃn/

تخلیه، کاهش (منابع)

The depletion of groundwater is becoming a serious problem for farmers in dry regions.

کاهش آب‌های زیرزمینی به مشکلی جدی برای کشاورزان مناطق خشک تبدیل می‌شود.

Synonym reduction

Antonym replenishment

n

Ecosystem

/iːkəʊsɪstəm/

اکوسیستم، بوم سازگان

Removing a single species can disrupt the balance of an entire ecosystem.

حذف یک گونه می تواند تعادل کل یک اکوسیستم را بر هم بزند.

Synonym ecological system

v

Contaminate

/kən'tæmɪneɪt/

آلوده کردن

Industrial waste has contaminated several rivers near the city.

پسماند صنعتی چندین رودخانه نزدیک شهر را آلوده کرده است.

Synonym pollute

Antonym purify

n

Drought

/draʊt/

خشکسالی

Prolonged drought has forced many farmers to abandon their land.

خشکسالی طولانی مدت بسیاری از کشاورزان را مجبور به رها کردن زمین خود کرده است.

Synonym dry spell

n

Conservation

/ˌkɒnsə'veɪʃn/

حفاظت (از طبیعت و منابع)

Wildlife conservation programmes have helped several endangered species recover.

برنامه های حفاظت از حیات وحش به بازیابی چندین گونه در معرض خطر کمک کرده است.

Synonym preservation

Antonym destruction

n

Curriculum

/kəˈrɪkjələm/

برنامه درسی

The school has redesigned its curriculum to include more practical skills.

مدرسه برنامه درسی خود را بازطراحی کرده تا مهارت‌های عملی بیشتری در آن باشد.

Synonym syllabus

n

Literacy

/ˈlɪtərəsi/

سواد (خواندن و نوشتن)

Improving adult literacy rates remains a major goal in developing countries.

بهبود نرخ سواد بزرگسالان همچنان یکی از اهداف مهم در کشورهای در حال توسعه است.

Synonym reading ability

Antonym illiteracy

n

Plagiarism

/ˈpleɪdʒəɪzəm/

سرقت ادبی/علمی

Universities use special software to detect plagiarism in student essays.

دانشگاه‌ها از نرم‌افزار ویژه‌ای برای شناسایی سرقت ادبی در مقالات دانشجویان استفاده می‌کنند.

Synonym copying

Antonym originality

n

Tuition

/tʃuˈɪʃn/

شهریه؛ آموزش

Rising tuition fees have made university less accessible for low-income students.

افزایش شهریه دانشگاه را برای دانشجویان کم‌درآمد کمتر در دسترس کرده است.

Synonym instruction

adj

Vocational

/vəʊˈkeɪʃənəl/

فنی و حرفه‌ای

Vocational training gives students practical skills for a specific career.

آموزش فنی و حرفه‌ای به دانش‌آموزان مهارت‌های عملی برای یک شغل خاص می‌دهد.

Synonym occupational

Antonym academic

n

Pedagogy

/ˈpedəɡədʒi/

روش و علم آموزش

Modern pedagogy encourages active discussion rather than passive listening.

روش‌های آموزشی مدرن، بحث فعال را به جای گوش دادن منفعلانه تشویق می‌کنند.

Synonym teaching method

n

Rote learning

/rot 'lɜːrniŋ/

یادگیری طوطی‌وار (حفظی)

Critics argue that rote learning does not help students think critically.

منتقدان معتقدند یادگیری طوطی‌وار به تفکر انتقادی دانش‌آموزان کمک نمی‌کند.

Synonym memorization

Antonym conceptual learning

n

Aptitude

/'æptɪtʃuːd/

استعداد، توانایی ذاتی

She showed a natural aptitude for mathematics from an early age.

او از سنین پایین استعداد طبیعی برای ریاضیات نشان داد.

Synonym talent

Antonym ineptitude

adj

Comprehensive

/ˌkɒmprɪ'hensɪv/

جامع، فراگیر

The course offers a comprehensive overview of world history.

این دوره یک مرور جامع از تاریخ جهان ارائه می‌دهد.

Synonym thorough

Antonym incomplete

n

Proficiency

/prə'fɪʃnsi/

مهارت، تسلط

A high level of English proficiency is required for admission to the programme.

برای پذیرش در این برنامه، تسلط بالا بر زبان انگلیسی لازم است.

Synonym competence

Antonym incompetence

adj

Innovative

/ˈɪnəvɪtɪv/

نوآورانه

The company is known for developing innovative solutions to everyday problems.

این شرکت به خاطر توسعه راه‌حل‌های نوآورانه برای مشکلات روزمره شناخته می‌شود.

Synonym inventive

Antonym conventional

n

Artificial intelligence

/ˌɑːrtɪfɪʃl ɪnˈtelɪdʒəns/

هوش مصنوعی

Artificial intelligence is increasingly used to diagnose diseases more accurately.

هوش مصنوعی به‌طور فزاینده‌ای برای تشخیص دقیق‌تر بیماری‌ها استفاده می‌شود.

Synonym machine intelligence

adj

Obsolete

/ˈɒbsəliːt/

منسوخ، از رده خارج

Many traditional skills have become obsolete because of automation.

بسیاری از مهارت‌های سنتی به دلیل خودکارسازی منسوخ شده‌اند.

Synonym outdated

Antonym current

n

Automation

/ˌɔːtəˈmeɪʃn/

خودکارسازی

Automation has replaced many repetitive jobs in the manufacturing sector.

خودکارسازی بسیاری از مشاغل تکراری در بخش تولید را جایگزین کرده است.

Synonym mechanization

Antonym manual operation

n

Breakthrough

/ˈbreɪkθruː/

پیشرفت چشمگیر، جهش

Scientists announced a major breakthrough in cancer treatment last month.

دانشمندان ماه گذشته یک پیشرفت چشمگیر در درمان سرطان اعلام کردند.

Synonym major advance

Antonym setback

n

Cybersecurity

/ˈsaɪbərsɪˌkjʊərəti/

امنیت سایبری

Companies are spending more on cybersecurity to protect customer data.

شرکت‌ها برای محافظت از داده‌های مشتریان، هزینه بیشتری صرف امنیت سایبری می‌کنند.

Synonym digital security

v

Streamline

/'stri:mlaɪn/

ساده و کارآمد کردن

New software can streamline the entire ordering process.

نرم‌افزار جدید می‌تواند کل فرایند سفارش‌گیری را ساده و کارآمد کند.

Synonym simplify

Antonym complicate

adj

Unprecedented

/ʌn'presɪdntɪd/

بی‌سابقه

The pandemic caused an unprecedented rise in remote working.

همه‌گیری، افزایش بی‌سابقه در کار از راه دور ایجاد کرد.

Synonym unparalleled

adj

Accessible

/ək'sesəbl/

در دسترس

Cheaper smartphones have made the internet more accessible to rural communities.

گوشی‌های هوشمند ارزان‌تر، اینترنت را برای جوامع روستایی در دسترس‌تر کرده است.

Synonym available

Antonym inaccessible

n

Reliance

/rɪ'laɪəns/

وابستگی، اتکا

Our growing reliance on technology has changed the way children play.

وابستگی روزافزون ما به فناوری، شیوه بازی کودکان را تغییر داده است.

Synonym dependence

Antonym independence

n

Inequality

/ˌɪnɪˈkwɒləti/

نابرابری

Income inequality has widened significantly over the past two decades.

نابرابری درآمدی در دو دهه گذشته به طور چشمگیری افزایش یافته است.

Synonym disparity

Antonym equality

n

Urbanization

/ˌɜːrbənaɪˈzeɪʃn/

شهرنشینی

Rapid urbanization has put enormous pressure on housing and transport.

شهرنشینی سریع فشار زیادی بر مسکن و حمل و نقل وارد کرده است.

Synonym urban development

n

Workforce

/ˈwɜːrkfɔːrs/

نیروی کار

Automation is expected to displace a large part of the manufacturing workforce.

انتظار می رود خودکارسازی بخش بزرگی از نیروی کار تولیدی را جابه جا کند.

Synonym labour force

adj

Affluent

/ˈæfluənt/

مرفه، ثروتمند

Children from affluent families often have greater access to private tutoring.

کودکان خانواده های مرفه معمولاً دسترسی بیشتری به آموزش خصوصی دارند.

Synonym wealthy

Antonym impoverished

v

Subsidize

/ˈsʌbsɪdaɪz/

یارانه دادن

The government has agreed to subsidize public transport for students.

دولت موافقت کرده است که برای حمل و نقل عمومی دانشجویان یارانه بدهد.

Synonym fund

n

Consumerism

/kənˈsjuːməɪzəm/

مصرف گرایی

Critics claim that advertising fuels unnecessary consumerism among young people.

منتقدان معتقدند تبلیغات، مصرف گرایی غیرضروری را در میان جوانان دامن می زند.

Synonym materialism

n

Unemployment

/ˌʌnɪm'plɔɪmənt/

بیکاری

Youth unemployment remains one of the biggest economic challenges facing the region.

بیکاری جوانان همچنان یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های اقتصادی منطقه است.

Synonym joblessness

Antonym employment

n

Globalization

/ˌɡləʊbəlaɪ'zeɪʃn/

جهانی‌شدن

Globalization has made it easier for small businesses to sell products abroad.

جهانی‌شدن فروش محصولات کسب‌وکارهای کوچک در خارج از کشور را آسان‌تر کرده است.

Synonym internationalization

Antonym localization

n

Disparity

/dɪ'spærəti/

نابرابری، تفاوت فاحش

There is a wide disparity between urban and rural healthcare services.

تفاوت فاحشی میان خدمات درمانی شهری و روستایی وجود دارد.

Synonym inequality

Antonym parity

n

Welfare

/'welfear/

رفاه

The new policy aims to improve the welfare of low-income families.

سیاست جدید هدفش بهبود رفاه خانواده‌های کم‌درآمد است.

Synonym wellbeing

Antonym hardship

adj

Sedentary

/ˈsedntəri/

کم تحرک

A sedentary lifestyle is strongly linked to heart disease.

سبک زندگی کم تحرک به شدت با بیماری قلبی مرتبط است.

Synonym inactive

Antonym active

n

Obesity

/oʊˈbiːsəti/

چاقی

Childhood obesity rates have risen sharply due to poor diet and inactivity.

نرخ چاقی کودکان به دلیل رژیم غذایی نامناسب و بی تحرکی به شدت افزایش یافته است.

Synonym excessive adiposity

n

Malnutrition

/ˌmælnjuˈtriʃn/

سوء تغذیه

Malnutrition in early childhood can affect a person's development for life.

سوء تغذیه در اوایل کودکی می تواند رشد فرد را برای تمام عمر تحت تأثیر قرار دهد.

Synonym undernourishment

Antonym adequate nutrition

adj

Detrimental

/ˌdetrɪˈmentl/

زیان آور، مضر

Excessive screen time can be detrimental to a child's eyesight.

زمان بیش از حد صفحه نمایش می تواند برای بینایی کودک زیان آور باشد.

Synonym harmful

Antonym beneficial

n

Longevity

/lɒnˈdʒevəti/

طول عمر

A balanced diet is one of the main factors linked to human longevity.

رژیم غذایی متعادل یکی از عوامل اصلی مرتبط با طول عمر انسان است.

Synonym long life

Antonym short lifespan

n

Wellbeing

/ˌwelˈbiːɪŋ/

تندرستی، سلامت و رفاه

Regular exercise has a noticeable effect on mental wellbeing.

ورزش منظم تأثیر قابل توجهی بر تندرستی روانی دارد.

Synonym wellness

Antonym distress

adj

Chronic

/ˈkrɒnɪk/

مزمن

Chronic stress at work can eventually lead to serious health problems.

استرس مزمن در محل کار می‌تواند در نهایت به مشکلات جدی سلامتی منجر شود.

Synonym persistent

Antonym acute

adj

Moderate

/ˈmɒdərət/

متعادل، معتدل

Doctors recommend moderate exercise for at least thirty minutes a day.

پزشکان توصیه می‌کنند حداقل سی دقیقه در روز ورزش متعادل انجام شود.

Synonym mild

Antonym extreme

v

Alleviate

/əˈliːviət/

تسکین دادن، کاهش دادن

Regular stretching can help alleviate back pain.

کشش منظم عضلات می‌تواند به تسکین کمردرد کمک کند.

Synonym relieve

Antonym aggravate

adj

Vulnerable

/ˈvʌlnərəbl/

آسیب‌پذیر

Elderly people are particularly vulnerable to extreme heat.

افراد سالمند به‌ویژه در برابر گرمای شدید آسیب‌پذیر هستند.

Synonym susceptible

Antonym protected

adv

Furthermore

/ˌfɜːrðərˈmɔːr/

علاوه بر این

The plan is expensive; furthermore, it will take years to complete.

این طرح پرهزینه است؛ علاوه بر این، تکمیل آن سال‌ها طول می‌کشد.

Synonym moreover

adv

Nevertheless

/ˌnevərðəˈles/

با این حال، با این وجود

The team lost the match; nevertheless, they played with great determination.

تیم بازی را باخت؛ با این حال، آن‌ها با عزمی راسخ بازی کردند.

Synonym nonetheless

adv

Consequently

/ˈkɒnsɪkwəntli/

در نتیجه، بنابراین

Fuel prices rose sharply; consequently, public transport use increased.

قیمت سوخت به شدت افزایش یافت؛ در نتیجه، استفاده از حمل‌ونقل عمومی بیشتر شد.

Synonym therefore

adj

Controversial

/ˌkɒntrəˈvɜːrʃl/

بحث‌برانگیز

Genetic engineering remains a highly controversial topic among scientists.

مهندسی ژنتیک همچنان موضوعی بسیار بحث‌برانگیز در میان دانشمندان است.

Synonym contentious

Antonym uncontroversial

adv

Predominantly

/prɪˈdɒmɪnəntli/

عمدتاً، غالباً

The city's economy is predominantly based on tourism.

اقتصاد این شهر عمدتاً بر پایه گردشگری است.

Synonym mainly

adj

Substantial

/səbˈstænʃl/

قابل توجه، عمده

The new policy requires a substantial increase in public spending.

سیاست جدید نیازمند افزایش قابل توجه هزینه‌های عمومی است.

Synonym considerable

Antonym minor

v / n

Advocate

/ˈædvəkeɪt/

طرفداری کردن؛ مدافع

Many experts advocate stricter regulations on plastic packaging.

بسیاری از کارشناسان از مقررات سخت‌گیرانه‌تر درباره بسته‌بندی پلاستیکی طرفداری می‌کنند.

Synonym support

Antonym oppose

n

Perspective

/pəˈspektɪv/

دیدگاه، نگرش

Travelling abroad gave her a completely new perspective on her own culture.

سفر به خارج از کشور دیدگاه کاملاً تازه‌ای درباره فرهنگ خودش به او داد.

Synonym viewpoint

v

Mitigate

/ˈmɪtɪgeɪt/

کاهش دادن (اثر منفی)

Planting trees in cities can help mitigate the effects of air pollution.

کاشت درخت در شهرها می‌تواند به کاهش اثرات آلودگی هوا کمک کند.

Synonym lessen

Antonym aggravate

adj

Feasible

/ˈfiːzəbl/

عملی، شدنی

Experts doubt whether the project is financially feasible.

کارشناسان تردید دارند که این پروژه از نظر مالی عملی باشد.

Synonym practical

Antonym impractical

n

Empirical

/ɪmˈpɪrɪkəl/

تجربی؛ مبتنی بر مشاهده

The report provides empirical evidence that early intervention improves learning.

این گزارش شواهد تجربی ارائه می‌کند که مداخله زودهنگام یادگیری را بهبود می‌دهد.

Synonym evidence-based

Antonym theoretical

n

Hypothesis

/haɪˈpəθəsɪs/

فرضیه

The researchers tested the hypothesis using data from three countries.

پژوهشگران فرضیه را با داده‌های سه کشور آزمایش کردند.

Synonym proposition

Antonym fact

n

Methodology

/ˌmeθəˈdɒlədʒi/

روش‌شناسی

A clear methodology allows other scholars to evaluate the study.

روش‌شناسی روشن به پژوهشگران دیگر امکان ارزیابی مطالعه را می‌دهد.

Synonym research method

n

Variable

/ˈveəriəbl/

متغیر

Income was the most influential variable in the survey results.

در نتایج نظرسنجی، درآمد انفرادی‌ترین متغیر بود.

Synonym factor

Antonym constant

n

Correlation

/ˌkɒrəˈleɪʃn/

همبستگی

The data show a strong correlation between sleep and concentration.

داده‌ها همبستگی قوی میان خواب و تمرکز را نشان می‌دهند.

Synonym association

n

Causation

/kɔːˈzeɪʃn/

رابطه علت و معلولی

Correlation alone does not prove causation.

همبستگی به‌تنهایی رابطه علت و معلولی را ثابت نمی‌کند.

Synonym cause and effect

n

Validity

/və'lɪdəti/

اعتبار؛ روایی

Several experts questioned the validity of the conclusions.

چند کارشناس اعتبار نتیجه‌گیری‌ها را زیر سؤال بردند.

Synonym soundness

Antonym invalidity

adj

Reliable

/rɪ'laɪəbl/

قابل اعتماد

Reliable statistics are essential for effective public policy.

آمار قابل اعتماد برای سیاست‌گذاری عمومی مؤثر ضروری است.

Synonym dependable

Antonym unreliable

v

Replicate

/ˈreplɪkeɪt/

تکرار کردن آزمایش

Independent teams were unable to replicate the original experiment.

گروه‌های مستقل نتوانستند آزمایش اصلی را تکرار کنند.

Synonym reproduce

n

Findings

/ˈfaɪndɪŋz/

یافته‌ها

The findings suggest that smaller classes benefit younger pupils.

یافته‌ها نشان می‌دهند کلاس‌های کوچک‌تر برای دانش‌آموزان کم‌سن مفیدند.

Synonym results

n

Legislation

/ˌledʒɪsˈleɪʃn/

قانون‌گذاری؛ قوانین

New legislation requires companies to protect customer information.

قانون جدید شرکت‌ها را ملزم به حفاظت از اطلاعات مشتریان می‌کند.

Synonym law

n

Regulation

/ˌregjuˈleɪʃn/

مقررات

Stricter regulation could reduce unsafe working conditions.

مقررات سخت‌گیرانه‌تر می‌تواند شرایط کاری ناایمن را کاهش دهد.

Synonym rule

Antonym deregulation

adj

Mandatory

/ˈmændətəri/

اجباری

Safety training is mandatory for all factory employees.

آموزش ایمنی برای همه کارکنان کارخانه اجباری است.

Synonym compulsory

Antonym optional

n

Compliance

/kəmˈplaɪəns/

رعایت قانون یا مقررات

Regular inspections encourage compliance with environmental standards.

بازرسی منظم رعایت استانداردهای زیست‌محیطی را تقویت می‌کند.

Synonym conformity

Antonym violation

v

Enforce

/ɪnˈfɔːrs/

اجرا کردن قانون

Local authorities must enforce building codes consistently.

مقامات محلی باید مقررات ساخت‌وساز را به‌طور یکسان اجرا کنند.

Synonym implement

Antonym ignore

v

Allocate

/ˈæləkeɪt/

اختصاص دادن

The government allocated more funds to rural hospitals.

دولت بودجه بیشتری به بیمارستان‌های روستایی اختصاص داد.

Synonym assign

Antonym withhold

n

Accountability

/əˌkaʊntəˈbɪləti/

پاسخ‌گویی

Public accountability can reduce the misuse of state resources.

پاسخ‌گویی عمومی می‌تواند سوءاستفاده از منابع دولتی را کاهش دهد.

Synonym responsibility

n

Transparency

/trænsˈpærənsi/

شفافیت

Greater transparency helps citizens understand public spending.

شفافیت بیشتر به شهروندان کمک می‌کند هزینه‌های عمومی را بفهمند.

Synonym openness

Antonym secrecy

n

Bureaucracy

/bjʊəˈrɒkrəsi/

بوروکراسی؛ دیوان‌سالاری

Excessive bureaucracy can delay important infrastructure projects.

بوروکراسی بیش‌ازحد می‌تواند پروژه‌های مهم زیرساختی را به تأخیر بیندازد.

Synonym administration

n

Reform

/rɪˈfɔːrm/

اصلاحات

Education reform should address both quality and equal access.

اصلاحات آموزشی باید هم کیفیت و هم دسترسی برابر را پوشش دهد.

Synonym improvement

n

Infrastructure

/ˈɪnfəˌstrʌktʃər/

زیرساخت

Modern infrastructure is vital for economic growth.

زیرساخت مدرن برای رشد اقتصادی حیاتی است.

Synonym public systems

n

Congestion

/kənˈdʒestʃən/

ازدحام؛ ترافیک

Road pricing may reduce congestion in city centres.

قیمت‌گذاری جاده‌ای ممکن است ترافیک مرکز شهر را کاهش دهد.

Synonym overcrowding

Antonym free flow

n

Commute

/kəˈmjʊ:t/

رفت‌وآمد روزانه

A long commute can negatively affect work-life balance.

رفت‌وآمد طولانی می‌تواند بر تعادل کار و زندگی اثر منفی بگذارد.

Synonym daily journey

n

Pedestrian

/peˈdestriən/

عابر پیاده

Wider pavements make urban areas safer for pedestrians.

پایه‌روهای عریض‌تر مناطق شهری را برای عابران امن‌تر می‌کنند.

Synonym walker

Antonym motorist

adj

Metropolitan

/ˌmetrəˈpɒlɪtən/

مربوط به کلان‌شهر

Metropolitan areas attract workers from surrounding towns.

مناطق کلان‌شهری نیروی کار شهرهای اطراف را جذب می‌کنند.

Synonym urban

Antonym rural

adj

Affordable

/əˈfɔːrdəbl/

مقرون‌به‌صرفه

Cities need more affordable housing near employment centres.

شهرها به مسکن مقرون‌به‌صرفه بیشتری نزدیک مراکز اشتغال نیاز دارند.

Synonym inexpensive

Antonym costly

v

Accommodate

/ə'kɒmədeɪt/

جا دادن؛ پاسخ‌گوی نیاز بودن

The transport network cannot accommodate rapid population growth.

شبکه حمل و نقل نمی‌تواند پاسخ‌گوی رشد سریع جمعیت باشد.

Synonym house

Antonym exclude

v

Deteriorate

/di'tɪəriəreɪt/

رو به وخامت رفتن

Air quality tends to deteriorate during the winter months.

کیفیت هوا در ماه‌های زمستان معمولاً رو به وخامت می‌رود.

Synonym worsen

Antonym improve

adj

Efficient

/ɪ'fɪʃənt/

کارآمد

Efficient rail services can reduce dependence on private cars.

خدمات ریلی کارآمد می‌تواند وابستگی به خودروی شخصی را کاهش دهد.

Synonym effective

Antonym inefficient

n

Mobility

/məʊ'bɪləti/

تحرك؛ امکان جابه‌جایی

Public transport improves mobility for elderly residents.

حمل و نقل عمومی امکان جابه‌جایی سالمندان را بهبود می‌دهد.

Synonym movement

Antonym immobility

n

Heritage

/ˈherɪtɪdʒ/

میراث

Historic buildings are an important part of national heritage.

ساختمان‌های تاریخی بخش مهمی از میراث ملی هستند.

Synonym legacy

v

Preserve

/prɪˈzɜːrv/

حفظ کردن

Digital archives help preserve rare documents for future generations.

بایگانی‌های دیجیتال به حفظ اسناد کمیاب برای نسل‌های آینده کمک می‌کنند.

Synonym protect

Antonym destroy

n

Censorship

/ˈsensərɪp/

سانسور

Media censorship can restrict access to diverse viewpoints.

سانسور رسانه‌ای می‌تواند دسترسی به دیدگاه‌های گوناگون را محدود کند.

Synonym suppression

Antonym freedom

n

Bias

/ˈbiːəs/

سوگیری

Readers should distinguish factual reporting from political bias.

خوانندگان باید گزارش واقعی را از سوگیری سیاسی تشخیص دهند.

Synonym prejudice

Antonym impartiality

v

Portray

/pɔːrˈtreɪ/

به تصویر کشیدن

Films often portray city life as both exciting and stressful.

فیلم‌ها اغلب زندگی شهری را هم هیجان‌انگیز و هم پراسترس نشان می‌دهند.

Synonym depict

n

Diversity

/daɪˈvɜːrsəti/

تنوع

Cultural diversity can enrich education and public life.

تنوع فرهنگی می‌تواند آموزش و زندگی عمومی را غنی‌تر کند.

Synonym variety

Antonym uniformity

adj

Indigenous

/ɪnˈdɪdʒənəs/

بومی

Indigenous languages contain valuable cultural knowledge.

زبان‌های بومی دانش فرهنگی ارزشمندی در خود دارند.

Synonym native

Antonym foreign

n

Stereotype

/ˈsteriətaɪp/

کلیشه

Advertising sometimes reinforces harmful gender stereotypes.

تبلیغات گاهی کلیشه‌های جنسیتی زیان‌بار را تقویت می‌کند.

Synonym fixed image

adj

Mainstream

/ˈmeɪnstriːm/

رایج؛ جریان اصلی

Online platforms have changed mainstream news consumption.

پلتفرم‌های آنلاین شیوه مصرف اخبار جریان اصلی را تغییر داده‌اند.

Synonym conventional

Antonym alternative

n

Influence

/ˈɪnfluəns/

تأثیر

Social media has a strong influence on consumer choices.

شبکه‌های اجتماعی تأثیر زیادی بر انتخاب‌های مصرف‌کنندگان دارند.

Synonym impact

n

Deterrent

/dɪ'terənt/

عامل بازدارنده

Visible policing may act as a deterrent to street crime.

حضور آشکار پلیس ممکن است عامل بازدارنده جرم خیابانی باشد.

Synonym disincentive

Antonym incentive

n

Offender

/ə'fendər/

مجرم؛ متخلف

First-time offenders may receive community service.

مجرمان بار اول ممکن است به خدمات عمومی محکوم شوند.

Synonym lawbreaker

n

Rehabilitation

/ˌrɪˌhæ.bɪlɪ'teɪʃn/

بازپروری

Rehabilitation can help prisoners return safely to society.

بازپروری می‌تواند به بازگشت امن زندانیان به جامعه کمک کند.

Synonym recovery

n

Incarceration

/ɪnˌkɑːrseɪ'reɪʃn/

حبس

Long-term incarceration is costly for governments.

حبس بلندمدت برای دولت‌ها پرهزینه است.

Synonym imprisonment

Antonym release

adj

Juvenile

/ˈdʒuːvənail/

نوجوان؛ مربوط به نوجوانان

Juvenile crime often requires educational solutions.

جرم نوجوانان اغلب به راهکارهای آموزشی نیاز دارد.

Synonym young

Antonym adult

v

Prosecute

/ˈprɒsɪkjʊ:t/

تحت پیگرد قرار دادن

Authorities decided to prosecute those responsible for the fraud.

مقامات تصمیم گرفتند عاملان کلاهبرداری را تحت پیگرد قرار دهند.

Synonym charge

Antonym defend

n

Verdict

/ˈvɜːrdɪkt/

رای دادگاه

The jury reached a unanimous verdict after two days.

هیئت منصفه پس از دو روز به رأی یکپارچه رسید.

Synonym judgment

n

Evidence

/ˈeɪdɪns/

مدرك؛ شواهد

Digital evidence played a central role in the investigation.

شواهد دیجیتال نقشی اساسی در تحقیقات داشت.

Synonym proof

n

Corruption

/kəˈrʌpʃn/

فساد

Independent courts are essential for tackling corruption.

دادگاه‌های مستقل برای مقابله با فساد ضروری‌اند.

Synonym dishonesty

Antonym integrity

adj

Ethical

/ˈeθɪkəl/

اخلاقی

Police technology must be used in an ethical manner.

فناوری پلیسی باید به شیوه‌ای اخلاقی استفاده شود.

Synonym moral

Antonym unethical

n

Scarcity

/'skeəʃəti/

کمبود

Water scarcity threatens food production in many regions.

کمبود آب تولید غذا را در بسیاری از مناطق تهدید می‌کند.

Synonym shortage

Antonym abundance

n

Displacement

/dis'pleɪsmənt/

آوارگی؛ جابه‌جایی اجباری

Climate-related displacement is increasing in coastal areas.

آوارگی ناشی از اقلیم در مناطق ساحلی رو به افزایش است.

Synonym relocation

adj

Humanitarian

/hjuːˈmæniˈteəriən/

بشردوستانه

Aid agencies launched a humanitarian response after the earthquake.

سازمان‌های امدادی پس از زلزله عملیات بشردوستانه آغاز کردند.

Synonym compassionate

n

Resilience

/rɪˈzɪliəns/

تاب‌آوری

Strong local networks improve community resilience after disasters.

شبکه‌های محلی قوی تاب‌آوری جامعه پس از بلا را افزایش می‌دهند.

Synonym adaptability

Antonym fragility

n

Epidemic

/epiˈdemɪk/

همه‌گیری منطقه‌ای

Rapid testing helped control the epidemic.

آزمایش سریع به مهار همه‌گیری کمک کرد.

Synonym outbreak

n

Conflict

/'kɒnflɪkt/

درگیری؛ مناقشه

Prolonged conflict disrupts education and healthcare.

درگیری طولانی آموزش و خدمات درمانی را مختل می‌کند.

Synonym dispute

Antonym peace

n

Migration

/mat'greɪʃn/

مهاجرت

Economic migration can benefit both origin and host countries.

مهاجرت اقتصادی می‌تواند برای کشورهای مبدأ و مقصد سودمند باشد.

Synonym movement

v

Eradicate

/ɪ'rædɪkeɪt/

ریشه‌کن کردن

International cooperation is needed to eradicate preventable diseases.

برای ریشه‌کن کردن بیماری‌های قابل پیشگیری همکاری بین‌المللی لازم است.

Synonym eliminate

Antonym preserve

n

Intervention

/,ɪntə'veɪʃn/

مداخله

Early intervention can prevent a crisis from becoming worse.

مداخله زودهنگام می‌تواند از وخیم‌تر شدن بحران جلوگیری کند.

Synonym involvement

n

Cooperation

/koʊ,ɒpə'reɪʃn/

همکاری

Regional cooperation is essential for managing shared rivers.

همکاری منطقه‌ای برای مدیریت رودخانه‌های مشترک ضروری است.

Synonym collaboration

Antonym competition

120

هر ۱۲۰ واژه این مجموعه دقیقاً یک بار در آزمون سنجیده می‌شوند.

بخش اول: ۴۰ پرسش جای خالی بر پایه معنی

بخش دوم: تطبیق ۴۰ واژه با معنی فارسی

بخش سوم: ۴۰ پرسش چهارگزینه‌ای

ابتدا بدون مراجعه به فلش‌کارت‌ها پاسخ دهید؛ سپس پاسخ‌نامه را بررسی کنید.

برای هر پاسخ درست یک امتیاز در نظر بگیرید.

WORD BANK

Conservation • Drought • Contaminate • Ecosystem • Depletion • Biodiversity • Emission • Renewable •
Deforestation • Sustainable

1. واژه‌ای با معنی «پایدار؛ قابل تداوم» :

2. واژه‌ای با معنی «جنگل‌زدایی» :

3. واژه‌ای با معنی «تجدیدپذیر» :

4. واژه‌ای با معنی «انتشار آلاینده یا گاز» :

5. واژه‌ای با معنی «تنوع زیستی» :

6. واژه‌ای با معنی «کاهش یا تخلیه منابع» :

7. واژه‌ای با معنی «اکوسیستم؛ بوم‌سازگان» :

8. واژه‌ای با معنی «آلوده کردن» :

9. واژه‌ای با معنی «خشکسالی» :

10. واژه‌ای با معنی «حفاظت از طبیعت و منابع» :

WORD BANK

Proficiency • Comprehensive • Aptitude • Rote learning • Pedagogy • Vocational • Tuition •
Plagiarism • Literacy • Curriculum

11 : «برنامه درسی» : واژه‌ای با معنی

12 : «سواد خواندن و نوشتن» : واژه‌ای با معنی

13 : «سرقت ادبی یا علمی» : واژه‌ای با معنی

14 : «شهریه؛ آموزش» : واژه‌ای با معنی

15 : «فنی و حرفه‌ای» : واژه‌ای با معنی

16 : «روش و علم آموزش» : واژه‌ای با معنی

17 : «یادگیری حفظی و طوطی‌وار» : واژه‌ای با معنی

18 : «استعداد؛ توانایی ذاتی» : واژه‌ای با معنی

19 : «جامع؛ فراگیر» : واژه‌ای با معنی

20 : «مهارت؛ تسلط» : واژه‌ای با معنی

WORD BANK

Reliance • Accessible • Unprecedented • Streamline • Cybersecurity • Breakthrough • Automation •
Obsolete • Artificial intelligence • Innovative

21

واژه‌ای با معنی «نوآورانه» :

22

واژه‌ای با معنی «هوش مصنوعی» :

23

واژه‌ای با معنی «منسوخ؛ از رده خارج» :

24

واژه‌ای با معنی «خودکارسازی» :

25

واژه‌ای با معنی «پیشرفت چشمگیر؛ جهش» :

26

واژه‌ای با معنی «امنیت سایبری» :

27

واژه‌ای با معنی «ساده و کارآمد کردن» :

28

واژه‌ای با معنی «پی‌سابقه» :

29

واژه‌ای با معنی «در دسترس» :

30

واژه‌ای با معنی «وابستگی؛ اتکا» :

WORD BANK

Welfare • Disparity • Globalization • Unemployment • Consumerism • Subsidize • Affluent • Workforce
• Urbanization • Inequality

31

واژه‌ای با معنی «تأییری» :

32

واژه‌ای با معنی «شهرنشینی» :

33

واژه‌ای با معنی «نیروی کار» :

34

واژه‌ای با معنی «مرفه؛ ثروتمند» :

35

واژه‌ای با معنی «پارانه دادن» :

36

واژه‌ای با معنی «مصرف‌گرایی» :

37

واژه‌ای با معنی «بیکاری» :

38

واژه‌ای با معنی «جهانی‌شدن» :

39

واژه‌ای با معنی «تأییری؛ تفاوت فاحش» :

40

واژه‌ای با معنی «رفاه» :

شماره هر واژه را به حرف معنی فارسی درست وصل کنید.

ENGLISH WORDS

معنی‌های فارسی

1 Sedentary

A مرمّن

2 Obesity

B طول عمر

3 Malnutrition

C کم‌تحرک

4 Detrimental

D چاقی

5 Longevity

E زیان‌آور

6 Wellbeing

F سلامت و رفاه

7 Chronic

G سوء‌تغذیه

8 Moderate

H آسیب‌پذیر

9 Alleviate

I کاهش دادن؛ تسکین دادن

10 Vulnerable

J متعادل؛ متوسط

شماره هر واژه را به حرف معنی فارسی درست وصل کنید.

ENGLISH WORDS

معنی‌های فارسی

11 Furthermore

A دیدگاه؛ نگرش

12 Nevertheless

B با این حال

13 Consequently

C علاوه بر این

14 Controversial

D عملی؛ شدنی

15 Predominantly

E طرفداری کردن؛ مدافع

16 Substantial

F در نتیجه؛ بنابراین

17 Advocate

G کاهش دادن اثر منفی

18 Perspective

H بحث‌برانگیز

19 Mitigate

I قابل توجه؛ عمده

20 Feasible

J عمدتاً؛ غالباً

شماره هر واژه را به حرف معنی فارسی درست وصل کنید.

ENGLISH WORDS

معنی‌های فارسی

21 Empirical

A همبستگی

22 Hypothesis

B تجرّی؛ مبتنی بر مشاهده

23 Methodology

C اعتبار؛ روایی

24 Variable

D متغیر

25 Correlation

E فرضیه

26 Causation

F قابل اعتماد

27 Validity

G یافته‌ها

28 Reliable

H روش‌شناسی

29 Replicate

I رابطه علت و معلولی

30 Findings

J تکرار کردن آزمایش

شماره هر واژه را به حرف معنی فارسی درست وصل کنید.

ENGLISH WORDS

معنی‌های فارسی

31 Legislation

A پاسخ‌گویی

32 Regulation

B اجرا کردن قانون

33 Mandatory

C قانون‌گذاری؛ قوانین

34 Compliance

D بوروکراسی؛ دیوان‌سالاری

35 Enforce

E رعایت قانون یا مقررات

36 Allocate

F مقررات

37 Accountability

G شفافیت

38 Transparency

H اختصاص دادن

39 Bureaucracy

I اصلاحات

40 Reform

J اجباری

1 What is the closest Persian meaning of "Infrastructure"?

A

اخلاقی

B

آوارگی؛ جابه‌جایی اجباری

C

زیرساخت

D

حبس

2 What is the closest Persian meaning of "Congestion"?

A

ازدحام؛ ترافیک

B

همکاری

C

سانسور

D

تأثیر

3 What is the closest Persian meaning of "Commute"?

A

زیرساخت

B

رفت‌وآمد روزانه

C

حبس

D

مقرون به صرفه

4 What is the closest Persian meaning of "Pedestrian"?

A

غایر پیاده

B

مجرم؛ متخلف

C

کمبود

D

جا دادن؛ پاسخ‌گوی نیاز بودن

5 What is the closest Persian meaning of "Metropolitan"?

A

مربوط به کلان‌شهر

B

جا دادن؛ پاسخ‌گوی نیاز بودن

C

رو به وخامت رفتن

D

به تصویر کشیدن

6 What is the closest Persian meaning of "Affordable"?

A

مقرون به صرفه

B

حبس

C

بشر دوستانه

D

رفت و آمد روزانه

7 What is the closest Persian meaning of "Accommodate"?

A

زیر ساخت

B

فساد

C

سانسور

D

جا دادن؛ پاسخ‌گوی نیاز بودن

8 What is the closest Persian meaning of "Deteriorate"?

A

میراث

B

بشر دوستانه

C

عابر پیاده

D

رو به وخامت رفتن

9 What is the closest Persian meaning of "Efficient"?

A

همه‌گیری منطقه‌ای

B

سانسور

C

عابر پیاده

D

کارآمد

10 What is the closest Persian meaning of "Mobility"?

A

مجرم؛ متخلف

B

درگیری؛ مناقشه

C

مربوط به کلان‌شهر

D

تحرک؛ امکان جابه‌جایی

11 What is the closest Persian meaning of "Heritage"?

A

میراث

B

مداخله

C

حفظ کردن

D

درگیری؛ مناقشه

12 What is the closest Persian meaning of "Preserve"?

A

حفظ کردن

B

سانسور

C

درگیری؛ مناقشه

D

جا دادن؛ پاسخ‌گوی نیاز بودن

13 What is the closest Persian meaning of "Censorship"?

A

عابر پیاده

B

سانسور

C

میراث

D

رایج؛ جریان اصلی

14 What is the closest Persian meaning of "Bias"?

A

نوجوان؛ مربوط به نوجوانان

B

سوگیری

C

مجرم؛ متخلف

D

تحت پیگرد قرار دادن

15 What is the closest Persian meaning of "Portray"?

A

به تصویر کشیدن

B

حیس

C

بشر دوستانه

D

نوجوان؛ مربوط به نوجوانان

16 What is the closest Persian meaning of "Diversity"?

- | | | | |
|----------|--------------------------|----------|-------|
| A | رو به وخامت رفتن | B | کلیشه |
| C | آوارگی؛ جابه‌جایی اجباری | D | تنوع |

17 What is the closest Persian meaning of "Indigenous"?

- | | | | |
|----------|-----------------------|----------|-----------------------------|
| A | تحرک؛ امکان جابه‌جایی | B | جا دادن؛ پاسخ‌گوی نیاز بودن |
| C | به تصویر کشیدن | D | بومی |

18 What is the closest Persian meaning of "Stereotype"?

- | | | | |
|----------|-----------------------------|----------|----------|
| A | جا دادن؛ پاسخ‌گوی نیاز بودن | B | مداخله |
| C | کلیشه | D | بازپروری |

19 What is the closest Persian meaning of "Mainstream"?

- | | | | |
|----------|------------------|----------|----------------|
| A | زیرساخت | B | تاب‌آوری |
| C | رایج؛ جریان اصلی | D | عامل بازدارنده |

20 What is the closest Persian meaning of "Influence"?

- | | | | |
|----------|--------|----------|---------------------|
| A | تأثیر | B | عامل بازدارنده |
| C | مداخله | D | تحت پیگرد قرار دادن |

21 What is the closest Persian meaning of "Deterrent"?

- | | | | |
|---|-----------------------|---|-------------------|
| A | بشر دوستانه | B | همه‌گیری منطقه‌ای |
| C | تحرک؛ امکان جابه‌جایی | D | عامل بازدارنده |

22 What is the closest Persian meaning of "Offender"?

- | | | | |
|---|-------------|---|-------------|
| A | یومی | B | مجرم؛ متخلف |
| C | مدرك؛ شواهد | D | اخلاقی |

23 What is the closest Persian meaning of "Rehabilitation"?

- | | | | |
|---|----------|---|-------------------|
| A | بازپروری | B | رفت‌وآمد روزانه |
| C | همکاری | D | مربوط به کلان‌شهر |

24 What is the closest Persian meaning of "Incarceration"?

- | | | | |
|---|-----------------------|---|----------------|
| A | تحرک؛ امکان جابه‌جایی | B | عامل بازدارنده |
| C | کارآمد | D | حبس |

25 What is the closest Persian meaning of "Juvenile"?

- | | | | |
|---|---------------------------|---|-------------|
| A | نوجوان؛ مربوط به نوجوانان | B | مجرم؛ متخلف |
| C | یومی | D | کمبود |

26 What is the closest Persian meaning of "Prosecute"?

A

بازپروری

B

سوگیری

C

تحت پیگرد قرار دادن

D

به تصویر کشیدن

27 What is the closest Persian meaning of "Verdict"?

A

حبس

B

مربوط به کلان‌شهر

C

مداخله

D

رای دادگاه

28 What is the closest Persian meaning of "Evidence"?

A

فساد

B

سانسور

C

ازدحام؛ ترافیک

D

مدرك؛ شواهد

29 What is the closest Persian meaning of "Corruption"?

A

بشردوستانه

B

فساد

C

تحت پیگرد قرار دادن

D

رای دادگاه

30 What is the closest Persian meaning of "Ethical"?

A

زیرساخت

B

نوجوان؛ مربوط به نوجوانان

C

اخلاقی

D

بشردوستانه

31 What is the closest Persian meaning of "Scarcity"?

- | | | | |
|----------|---------|----------|--------|
| A | کمبود | B | تنوع |
| C | زیرساخت | D | مداخله |

32 What is the closest Persian meaning of "Displacement"?

- | | | | |
|----------|--------------------------|----------|-----------------|
| A | آوارگی؛ جابه‌جایی اجباری | B | مجرم؛ متخلف |
| C | درگیری؛ مناقشه | D | رفت‌وآمد روزانه |

33 What is the closest Persian meaning of "Humanitarian"?

- | | | | |
|----------|------------|----------|------------------|
| A | بشردوستانه | B | تأثیر |
| C | اخلاقی | D | رو به وخامت رفتن |

34 What is the closest Persian meaning of "Resilience"?

- | | | | |
|----------|---------------------------|----------|-----------------------------|
| A | نوجوان؛ مربوط به نوجوانان | B | جا دادن؛ پاسخ‌گوی نیاز بودن |
| C | تاب‌آوری | D | رایج؛ جریان اصلی |

35 What is the closest Persian meaning of "Epidemic"?

- | | | | |
|----------|-------------------|----------|-----------------------|
| A | همه‌گیری منطقه‌ای | B | تحرك؛ امکان جابه‌جایی |
| C | مداخله | D | میراث |

36 What is the closest Persian meaning of "Conflict"?

- | | | | |
|---|------------------|---|----------|
| A | درگیری؛ مناقشه | B | زیرساخت |
| C | رایج؛ جریان اصلی | D | تاب‌آوری |

37 What is the closest Persian meaning of "Migration"?

- | | | | |
|---|--------|---|----------------|
| A | مهاجرت | B | سانسور |
| C | کلیشه | D | عامل بازدارنده |

38 What is the closest Persian meaning of "Eradicate"?

- | | | | |
|---|---------|---|------------------|
| A | زیرساخت | B | رو به وخامت رفتن |
| C | مهاجرت | D | ریشه‌کن کردن |

39 What is the closest Persian meaning of "Intervention"?

- | | | | |
|---|--------|---|--------|
| A | سوگیری | B | حبس |
| C | سانسور | D | مداخله |

40 What is the closest Persian meaning of "Cooperation"?

- | | | | |
|---|--------|---|--------|
| A | سوگیری | B | همکاری |
| C | فساد | D | اخلاقی |

پس از تکمیل کامل آزمون، پاسخ‌های خود را با این صفحه مقایسه کنید.

1. Sustainable

2. Deforestation

3. Renewable

4. Emission

5. Biodiversity

6. Depletion

7. Ecosystem

8. Contaminate

9. Drought

10. Conservation

11. Curriculum

12. Literacy

13. Plagiarism

14. Tuition

15. Vocational

16. Pedagogy

17. Rote learning

18. Aptitude

19. Comprehensive

20. Proficiency

21. Innovative

22. Artificial intelligence

23. Obsolete

24. Automation

25. Breakthrough

26. Cybersecurity

27. Streamline

28. Unprecedented

29. Accessible

30. Reliance

31. Inequality

32. Urbanization

33. Workforce

34. Affluent

35. Subsidize

36. Consumerism

37. Unemployment

38. Globalization

39. Disparity

40. Welfare

پس از تکمیل کامل آزمون، پاسخ های خود را با این صفحه مقایسه کنید.

1. C

15. J

29. J

2. D

16. I

30. G

3. G

17. E

31. C

4. E

18. A

32. F

5. B

19. G

33. J

6. F

20. D

34. E

7. A

21. B

35. B

8. J

22. E

36. H

9. I

23. H

37. A

10. H

24. D

38. G

11. C

25. A

39. D

12. B

26. I

40. I

13. F

27. C

14. H

28. F

پس از تکمیل کامل آزمون، پاسخ‌های خود را با این صفحه مقایسه کنید.

1. C

15. A

29. B

2. A

16. D

30. C

3. B

17. D

31. A

4. A

18. C

32. A

5. A

19. C

33. A

6. A

20. A

34. C

7. D

21. D

35. A

8. D

22. B

36. A

9. D

23. A

37. A

10. D

24. D

38. D

11. A

25. A

39. D

12. A

26. C

40. B

13. B

27. D

14. B

28. D

اکنون ۱۲۰ واژه ضروری آیلتس را مرور و ارزیابی کرده‌اید.

برای تثبیت واژه‌ها، پاسخ‌های نادرست را علامت بزنید و فلش‌کارت‌های مربوط را دوباره مرور کنید.

مرور فاصله‌دار را در روزهای ۱، ۳، ۷ و ۱۴ تکرار کنید.

CHARBZABAN.COM

آموزش زبان، منابع آیلتس و تمرین‌های بیشتر در چرب‌زبان